مقدمه:

قتل عام، زخم هميشه فروزان

قتل عام ۳۰هزار زنداني سياسي با يك فتواي مذهبي در تابستان۶۷، زخمي است هميشگي بر روح و وجدان همه. نه تنها مردمي كه هريك به نحوي عزيزي را در نسل كشي سياه از دست دادند و ايرانيان كه براي همه جهانيان. همه وجدانهايي كه در گوشه و كنار جهان به انسان فكر مي كنند و در سوداي بهروزي او روز و شب خود را سپري مي كنند.

براين اساس برماست كه از خود سؤال كنيم براي التيام اين زخم چه كرده ايم؟ بسيار روشن است كه به صورتي خودبه خودي فراموش نمي شود. اتفاقاً رسوايي فاجعه به قدري است كه قاتلان و دژخيمان اين جنايت نيز اكنون سعي در زدودن آن از خاطره هاي ما دارند. آنان نه نامي از شهيدان مي برند، نه آماري از كشته شدگان منتشر مي كنند و نه آمران و عاملان آن را به مردم معرفي كرده اند. افزون براين حتي گور قربانيان را تاب نمي آورند و هر از گاهي گورستاني مورد توطئه قرار مي گيرد. يا به قطعة 33 بهشت زهرا و يا گورستان خاوران حمله مي كنند. و همه با يك هدف مشخص. زدودن خاطره شهيدان به منظور خط زدن جنايتي كه خميني آمر اصلي و باني اش بود از حافظة مردمي كه نمي خواهند تن به يك آلزايمر فرهنگي بدهند.

در جريان فجيع ترين كشتار جمعي زندانيان سياسي در سال67 حتي منتظري به عنوان جانشين خميني به زبان آمد و نتوانست قساوت و شقاوت نهفته در آن را تاب آورد. منتظري آن چه را كه خميني در حق زندانيان بي دفاع و بي گناه كرد «رفتن به جهنم» ناميد و صراحتا اعلام كرد كه حاضر است با «امام» تا لب جهنم برود ولي حاضر نيست به جهنم برود. اين مطلب را اسدالله بادامچيان(از باند مؤتلفه) در صفحة۶۵۳ كتاب «يادداشتها از كتاب خاطرات منتظري و نقد آن» نوشته است. بادامچيان از قول منتظري نوشته است: «روزي احمدآقا نزد من آمدند و ملاقاتي سه ساعته با من داشتند و در حقيقت از من بازجويي مي كردند از جمله گفتند شما به آقاي محتشمي گفته ايد مردم به ولايت فقيه راي داده اند نه به ولايت احمد آقا و باز مي گفت شما به آقاي خامنه اي هم گفته ايد من حاضرم با امام تا لب جهنم بروم ولي حاضر نيستم به جهنم بروم. معلوم شد هردو نفر صحبت مرا منتقل كرده اند. من به احمد آقا گفتم واضح است كه مردم به ولايت فقيه راي دادند نه به ولايت شما، احمد آقا گفت آيا امام مي خواهند جهنم بروند؟ من گفتم ايشان نمي خواهند جهنم بروند ولي اين كارها كه در زندانها به نام امام انجام مي شود به عقيده من جهنم دارد و من نمي توانم روي آنها صحه بگذارم».

بدون اين كه هيچ توضيحي لازم باشد مي توان فهميد خميني در پشت سر گذاشتن مرزهاي سبعيت تا كجا رفته كه تا اين حد مورد تنفر حتي «حاصل عمر»ش قرار گرفته است. از اين همين جا مي شود ميزان نفرت عمومي مردمي را فهميد. مردمي كه خميني خائن به همه چيزشان، و از جمله به فرهنگ، مذهب و حتي عواطفشان، بود. و تاريخ اين قبيل انسانها را نه مي بخشد و نه حق دارد كه ببخشد. لعنت ابدي نثارشان تا روزي كه گفته اند «قيام قيامت» است

در مقابل ما چه كرده ايم؟ واقعي ترين پاسخ اين است كه تا اين رژيم بر اريكه حاكميت تكيه زده است امكان يك تحقيق جامع و اقدام مؤثر براي بررسي سياه ترين جنايت سياسي تاريخ ميهن وجود ندارد. و عميق تر اين كه، جنايت آخوندها يك جنايت تمام شده نيست. تا زماني كه آنها بر سر كار هستند جامعه و فرهنگ ما در گير يك جنايت مستمر است. بنابراين درست آن است كه هم و غم خود را مصروف سرنگوني رژيم كنيم. اين اولين و مهمترين تجربة يك تحقيق ساده و بي طرفانه است. و البته منطبق با تجربيات بسياري از محققان و پژوهشگران كه در نقاط ديگر درگير اين مقوله بوده اند. آنان نيز همچون ما دريافته اند:هدف نهايي اين قبيل مبارزات بايد نفي سيستمي باشد كه بنيادش براساس نفي ارزش انسان مي باشد.

اما در بطن اين برداشت درست يك تهديد نهفته است. آيا بهتر نيست ادامه اين قبيل تحقيقات را به آينده اي بعد از سرنگوني محول كنيم؟ معناي اين كار اين است كه در اين زمينه، حداقل در شرايط فعلي، كاري از دستمان برنمي آيد.

بيان يك تجربه دردناك شخصي در جريان ساليان كار در اين مقوله اندكي روشنگر است.

از سال۶۱ وقتي كه آغاز به جمع آوري خاطرات زندانيان از بند رسته كردم با بيش از صد زنداني صحبت كرده ام. بيش از صدها گزارش زندان زندانيان مجاهد را خوانده ام و در مجموعه اي كه تا چند سال پيش گردآوري شده بود مجموعه خاطرات را در ۱۵۰جلد كتاب دستنويس گردآورده ام. ذكر اين آمار و ارقام به خاطر اين ا ست كه ميزان افسوس خودم از از دست دادن فرصتهاي بسيار براي ثبت بسياري واقعيات بيان كنم. بسياري از زندانيان در مبارزه با ارتجاع به شهادت رسيدند بدون اين كه فرصت شود گزارشهاي خود را تكميل كنند. بسياري از گزارشها در جريان تحولات و دست به دست شدنها گم شدند، تعداد زيادي از گزارشهاي رسيده به دست ما هم در جريان بمباران قرارگاههاي مجاهدين در عراق از بين رفتند. به عنوان نمونه يك كارتن گزارش دست خود من بود كه براي كار روي مساله قتل عام تهيه كرده بودم. اين كارتن بالكل از بين رفت. و اين نشان مي دهد كه هرطور شده بايستي با «فراموشي» جنگيد. زمان مي گذرد و بسياري از خاطرات محو مي شوند. اما نبايد ترديد داشت كه مستندترين اسناد جنايت هاي ضدبشري حكومت آخوندي همين خاطراتي است كه توسط باقي ماندگان آن جنايات نوشته شده است. دادگاههاي آينده به اين خاطرات و شهادتها نيازمند است و اين كاري است كه ما از همين حالا مي توانيم بكنيم. اين يك درخواست از شاهدان جنايت نيست. يادآوري يك وظيفه آنها است. همچنان كه نوشتن و گفتن و افشاگري در اين مورد وظيفة همة ما و ديگراني است كه به نحوي شاهد و گواه حكومت وحشي ترين حكومت تاريخ خود بوده ايم.